

۴ - آموزه (تیوری) حق دسترسی آزاد دولتهای درونقاره ای به و از دریا

در دیدمان (دکترین) حقوق بین الملل در رابطه با سرشت حقوقی حق دسترسی آزاد کشورهای محاط در خشکه به دریا، دیدگاه واحد وجود ندارد. اختلاف های بنیادین درین پرسمان مربوط به خصلت ترانزیت از طریق سرزمین خشکه است .

الف - آموزه آزادی ارتباط ها

آموزه بی که درین باره بیشتر از همه گسترش یافته است، آموزه بی است که دسترسی به دریا را به گونه بخشی از پرسمان بزرگتر که همانا آزادی ارتباط ها است در نظر می گیرد که ریشه هایش را می توان در آموزه ای حقوق طبیعی سده های ۱۷ و ۱۸ سراغ نمود .

اندیشه پردازان مکتب حقوق طبیعی می انگاشتند که دولتها، صرف نظر از اینکه دارای حق استثنایی استفاده از سرزمین خویش اند، نمی توانند دولتهای دیگر و شهروندان آنان را از استفاده بی ضرر از راههای خشکه و آبی ارتباطی، برای ارضای نیازمندی های مادی و معنوی، مانع شوند. حقوقدان سویسی، امیر دی واتل، نوشت که «مالکیت خصوصی نمی تواند مردم را از حقوقی که برای همگان یکسان است، مانند حق جهانگردی برای حصول ارتباط ها، یا برای تجارت با همدیگر، یا برای هدف های خردمندانه دیگر انجام می یابد، محروم کند». هوگو گروسویوس، نوشته است: «اگر سرزمین ها، رودخانه ها، یا پاره ای از دریا شامل مالکیت یک ملت می گردند، کسانی که نیاز دارند با نیت نیک از آن بگذرند... و یا کسانی که می کوشند با مردمان دورافتاده ارتباط های بازرگانی برقرار کنند، باید بتوانند به آنها دسترسی داشته باشند». امتناع از واگذاری حق عبور از قلمرو خارجی، بدون دلیل بایاپیه و موجه، به باور هوگو گروسویوس، می توانست انگیزه جنگ ارزیابی شود.

پس از دیدگاه هوگو گروسویوس، دی واتل و پیروان دیگر دیدمان حقوق طبیعی درین زمینه، هیچ تفاوتی میان دولتهای ساحلی و دولتهای درونقاره بی، در رابطه با دسترسی کشورها به دریا وجود ندارد؛ زیرا همه این کشورها از

داشتن حق طبیعی یکسان عبور بی ضرر، از سرزمین کشور های همسایه، برخوردار می باشند.

همزمان با چیره شدن مکتب وضعی در حقوق بین الملل، آموزه ای حق عبور از سرزمین خارجی از میان رفت، ولی، بار دیگر در آفرینه (اثر) لاوترپاخت به فرنام «آزادی ترانزیت در حقوق بین الملل» پدیدار گشت که این بار، نه بر بنیاد مکتب حقوق طبیعی، بلکه به چهره یک عرف بین لمللی نمایان شد. لاوترپاخت، همانند پایه گذاران مکتب حقوق طبیعی در حقوق بین الملل، هیچ فرقی میان کشورهای ساحلی و بی ساحل نمی گذاشت. از دیدگاه او، کشورهای محاط در خشکه، میان خویش تفاوتی فراوانی دارند. سرزمین یگان دولت، فقط توسط خاک یک دولت محصور شده است، حال آنکه سرزمین دولت های دیگر محاط در خشکه، توسط خاک دو دولت دیگر، یا بیش از آن، بسته شده است. برای دولتهای پسین، ممکن است ترانزیت از سرزمین یک دولت همسایه و یا از سرزمین همه دولتهای همسایه، یکسان سودمند باشد. لاوترپخت درین باره می نویسد: «همزمان، می توان حالت های را تصور کرد که در آن، به گونه نمونه، یک دولت باوجود داشتن سرزمین فراخ، دسترسی ناچیز به دریا دارد که همه نیازمندیهای آن کشور را برآورده نمی تواند و یا در وضعیت جغرافیایی نامساعد قرار گرفته است. لاوترپاخت، بدین بنیاد، برداشت می کند که هم دولتهای ساحلی و هم دولتهای محاط در خشکه به گونه یکسان، علاقمند ترانزیت اند و به همین سبب، پیشنهادت های پیماننامه مربوط به دریاهای آزاد در رابطه با حق دسترسی دولت های محاط در خشکه، فقط به عنوان بخشی از یک روند فراختر که همانا مفهوم آزادی ترانزیت است، می تواند بررسی شود .

چنین روگردی، در رابطه با پرسمان حق دسترسی دولتهای محاط در خشکه به دریا، در سندهایی چندی بازتاب یافته و از سوی برخی از نمایندگان در کنفرانس ملل متحد درباره حقوق دریاهای سال ۱۹۵۸ و کنفرانس ملل متحد درباره تجارت ترانزیت کشورهای محاط در خشکه سال ۱۹۶۵ پشتیبانی شده بود.

به گونه نمونه، در گزارشی به فرنام «پرسمانهای تجارت ترانزیت کشورهای افریقای شرقی محاط در خشکه» که از سوی دبیرخانه کمیسیون اقتصادی ملل

متحد برای کشورهای افریقا آماده شده بود، نوشته شده است که «پرسمان دسترسی آزاد دولت های محاط در خشکه به دریا جزو از پرسمان عام تر آزادی ترانزیت است».

پس، مشکل دسترسی کشورهای محاط در خشکه به دریا، چگونه حل خواهد شد، اگر این مشکل، به عنوان یک مشکل جداگانه نه و بلکه به عنوان جزو از مشکل عام تر آزادی ترانزیت بررسی شود؟

از دیدگاه لاتریخت حق گذر (ترانزیت، عبور م) صلح آمیز و آزاد از سرزمین های دولت های دیگر، در حقوق عرفی بین الملل نیز وجود دارد، و آن حقی است که از واقعیت هستار (موجودیت) جامعه بین المللی ناشی میشود و پی آیند راسته وابستگی دولتها باهمدیگر است. لاتریخت می پذیرد که گواهی ها و مدرک ها در رابطه با هستار چنین حقی قانع کننده نیست، اما بر اساس رفتارهای دولتها و همچنان تا اندازه ای بر پایه درونمایه توافقنامه های دوجانبه و چندجانبه درین زمینه می توان تایید کرد که حق آزادی ترانزیت وجود دارد .

به این پندار، از دید لاتریخت، حق ترانزیت آزاد بر پایه دکترین حقوق طبیعی استوار نبوده بلکه بر بنیاد حقوق وضعی استوار می باشد.

لاتریخت می انگارد که حق آزادی ترانزیت باید بر مبنای دو شرط مهم وا گذاشته شود .

نخست اینکه، دولتی که ادعای ترانزیت را دارد باید بتواند این ادعا را بر پایه نیازمندی های خویش و آسانی کار توجیه کند و دوم اینکه، ترانزیت نباید به کشوری که از آن ترانزیت انجام میگیرد، زیان برساند.

باآنهم، لاتریخت می پذیرد که حق آزادی ترانزیت به گونه بی جزوی تدوین شده است، نه به گونه بی کلی، زیرا این حق تنها حق توافق کردن برای ترانزیت را اعطا کرده است. با پیروی از دلیل ها و آوندهای بعدی، لاتریخت به این نتیجه می رسد که درین زمینه «همنویایی کشور ترانزیت، خواه به گونه توافقنامه، و خواه به شکل دیگر، لازم است. اما دولت ترانزیت، همزمان، به قانون، مکلف است توافق کند، رد گفتگوها درین باره، یا به درازا کشانیدن

آگاهانه گفتگوها، از طریق گذاشتن شرطهای بسیار سنگین، البته، سنگین تر از آنچه که برای گفتگوهای عادی گذاشته می شود، می تواند مساوی با نقض مکلفیت های حقوقی شود که می تواند از رد رعایت هنجارهای یک قرارداد ترانزیتی، پدید آید.»

از دید منطقی نمی توان منکر شد که بسی از مشکل های مرتبط با حق دسترسی کشورهای محاط در خشکه به دریا، می توانند در چارچوب مشکل عمومی آزادی ترانزیت حل شوند، همانگونه که لاتریخت می گوید. اما دیدگاه های پُر شمار دیگر ما را به این امر وامیدارد که حق دسترسی این کشورها به دریا را باید به عنوان پرسمان جداگانه و مستقل بررسی کرد.

البته، دشوار است به این گفته لاتریخت همنا شد که رفتار دولتها گواهی از وجود هنجار عرفی آزادی ترانزیت در حقوق بین الملل میدهند که بر پایه آن دولتها مکلف اند قرارداد واگذاری ترانزیت را از طریق سرزمین خویش با کشور دیگر ببندند. حقوق بین الملل درین راستا در روند است؛ اما، اینکه بگویم چنین هنجاری هم اکنون پدید آمده است، پیش از وقت است.

افزون براین، مفهوم آزادی ترانزیت، چنانی که خود لاتریخت نیز پذیرفته است، یک مفهوم مبهم است و هیچ حقوق مشخص را برای بستن توافق ترانزیت به دولتهای محاط در خشکه تضمین نمی کند.

و همچنان، اگر مشکل ترانزیت برای دولتهای ساحلی مشکل آسایش است، برای یک کشور محاط در خشکه این مسأله، مسأله زنده ماندن آن کشور است. اگر پاره ای از حق دسترسی کشورهای محاط در خشکه، مانند ترانزیت از خشکه و استفاده از بندرها به همانگونه تامین می شد که مثلن ترانزیت از از آبهای سرزمینی به شیوه حق عبور صلح آمیز، تامین می گشت، پس، نیازی به تمایز حق دسترسی به دریا، به شکل پرسمان جدا نبود. کشورهای محاط در خشکه برای دسترسی به دریا و از دریا، به ضمانت محکم از سوی حقوق بین الملل ضرورت دارند، البته با در نظر داشت رعایت و احترام به حق حاکمیت دولت ساحلی. آموزه آزادی ترانزیت چنین ضمانتی را به این کشور های نمی دهد. آشکارا، به همین سبب است که کشورهای محاط در خشکه، به ویژه

کشورهای درحال رشد محاط در خشکه، به این آموزه، چندان دلگرمی نشان نمی دهند.

ب - آموزه حق ارتفاق در حقوق بین الملل

در ادبیات حقوقی نگرش بیان شده است که براساس آن مشکل دسترسی آزاد کشورهای محاط در خشکه به دریاهای آزاد می تواند بر پایه آموزه حق ارتفاق در حقوق عمومی حل شود. حقوقدان امریکایی ه. د. راید می نویسد که «تنها به دو طریق دسترسی پیهم و مداوم کشورهای محاط در خشکه به دریا موجود است: یا واگذاری پاره از سرزمین کشوری که میان دریا و کشور محاط در خشکه قرار دارد، و یا اعطای حق ارتفاق برای عبور، از سرزمین کشور همسایه، بی آنکه، به حاکمیت سرزمینی کشور همسایه ساحلی خللی ایجاد شود. از دیدگاه ه. د. راید، کشور ساحلی که میان دریای آزاد و کشور محاط در خشکه واقع است، به خاطر منفعت های ارتباطی بین المللی، به اعطای راه عبور از خاک خود بیشتر تمایل خواهد داشت تا واگذاری قسمت از خاک خویش به کشور محاط در خشکه. راید، بر بنیاد این پنداشت نتیجه می گیرد که حق ارتفاق یگانه روش اعطای دسترسی به دریا برای کشورهای محاط در خشکه می باشد .

البته آموزه حق ارتفاق در نوشته های بسی از نویسندگان شوروی و خارجی یک آموزه بی ناستوار شمرده میشود. پیش ازینکه پرسمان کاربرد آموزه حق ارتفاق برای حل دشواری های ترانزیت کشورهای محاط در خشکه بررسی شود، لازم است که فهمیده شود که هواخواهان آموزه حق ارتفاق در حقوق بین الملل، محتوای این حق را چگونه در میانند؛ واینکه، آیا این کاربرد، از دیدگاه اصل های عام حقوق بین الملل، مانند اصل حاکمیت دولتها، اصل مصونیت و تمامیت سرزمینی دولتها قانونمند می باشد یا نه .

حق ارتفال برای نخستین بار در حقوق روم باستان پدید آمد، در آن یک شخص حق داشت، بر مبنای این حق، از چیزی که متعلق به کسی دیگری است، به خاطر دستیابی فایده یی و یا به دلیل استفاده از قطعه زمینی (ملکی) استفاده کند . به همین منظور این حق را به دو گونه تقسیم می کردند، حق ارتفاق شخصی

و حق ارتفاق ملکی یا حق ارتفاق در ملک. حق ارتفاق در ملک در سده های میانه شامل حقوق بین الملل گردید .

حق ارتفاق ملکی یعنی حقی است که مالکان زمین یا یک ملک به سبب وابستگی به همدیگر می توانند به گونه محدود از ملک همدیگر استفاده کنند، مانند گذرانیدن آب از ملک دیگری برای آبیاری کشتزار خویش و یا گذشتن از آن به سوی کشتزار خود و غیره. مفهوم حق ارتفاق سپس از سوی حقوق مدنی کشورهای اروپایی پذیرفته شد. در حقوق کشورهای انگلیس و امریکا این حق بنام (easement) بیخی قبول شده است.

در پایان سده هفدهم، مفهوم حق ارتفاق درج حقوق عمومی شد، ولی خصلت خصوصی یا مدنی اش را هنوز از دست نداده بود. این امر به تصور آن زمان از سرزمین دولت، که مالکیت خود پادشاه پنداشته می شد، سازگار بود که او می توانست آن سرزمین را آتش (مبادله) کند، بخرد، یا هدیه کند و یا مانند میراث به کسی واگذارد. چنانچه ل. شالند تأکید می کند که: «زمانی بود و آنهم نه چندان دور که سرزمین و مالکیت یکی پنداشته می شد، در واقعیت سرزمین کشور موضوع مالکیت بود» و هنجارهای مربوط به سرزمین خصوصیت حقوقی مدنی داشتند .

اما امروز رابطه های فیودالی گذشته است، سرزمین دولتی، در دانش حقوق بین الملل، دیگر مانند شی یا مال نگرفته نمی شود، اما آموزه حقوق ارتفاق هنوز هم در آفریده های (اثر های) حقوقی نویسندگان دیده می شود. از دیدگاه آن نویسندگان، حقوق ارتفاق، در حقوق بین الملل، حقوقی است که بر بنیاد یک معاهده بین لمللی پدید می آیند و محدودیت های معین را بر سرزمین یک کشور اعمال می کنند که در نتیجه، تمام سرزمین یک دولت و پاره یی از آن به طور دایم و به حد معین، به نفع دولت دیگر استفاده می شود .

گاهی پیدایش حق ارتفاق را بر پایه یک نوع عرف دیرینه استنباط می کنند. اما حق ارتفاق بر اساس عرف را بسی از نویسندگان جدال آمیز می شمارند و می گویند که اینگونه حق ارتفاق، در زمان ما کمیاب است و به همین سبب، آنان جایمان حقوقی کامل را تنها به آن حق ارتفاق قایل اند که بر پایه معاهده استوار باشد .

مبناهای که بر اساس آن کارایی حق ارتفاق به پایان می رسد، اینهاست:

بر مبنای معاهده میان دولت‌ها، بر اساس رد یکجانبه یک دولت، بر پایه عدم استفاده دوامدار از حق ارتفاق، بر اساس از بین رفتن موضوع حق و در نتیجه پیوستن سرزمین به ترکیب سرزمین کشوری که از حق ارتفاق استفاده می کرد.

ب.م. کلیمینکو خاطر نشان می کند که «تمام تعریف ها از حق ارتفاق بین المللی، یک وجه مشترک دارد و آن محدودیت دایمی حاکمیت دولتی یک کشور برای خدمت به منفعت های کشور یا کشورهای دیگر است.» پس، با اینکه، به تقریب، هواخواهان حق ارتفاق حقوق عمومی، شباهت نزدیک آن را با حقوق مدنی رد می کنند، باز هم مقرره هایی معین آن به قوت خود باقی مانده اند. اما کاربرد حق ارتفاق در رابطه های بین المللی، بدون شک اصل برابری حاکمیت و اصل مصونیت سرزمینی دولت‌ها را نقض می کند. ل. شالند با انتقاد از آموزه حق ارتفاق، درین زمینه می نویسد: هیچ شکی نیست که در دادوستدهای مدنی در رابطه با شی ها و مال ها، می توان با وضع قنون یا مقرره ها، محدودیت هایی بر حقوق مالکان آن گذاشت. در حقوق بین الملل، هرگونه محدودیت بر حاکمیت سرزمینی بر پایه توافق جانب ها استوار است و می تواند تا زمانی دوام داشته باشد که توافقگران می خواهند، تغییر کساوندان (توافقگران)، بی درنگ به قوت حقوقی چنین توافقی پایان می دهد. ب.م. کلیمینکو می نویسد که می توان برخی محدودیتها را در حاکمیت سرزمینی پذیرفت اما هرگز نمی توان حق ارتفاق را در حاکمیت دولتی پذیرفت .

دیوان دایمی داوری در رای خویش در قضیه ماهیگیری در شمال اتلانتیک، آموزه حق ارتفاق را در حقوق عمومی، به سبب ناسازگاری آن با اصل حاکمیت دولتی رد کرد .

پس، آموزه عنعنه یی حق ارتفاق بین المللی که اصل برابری حاکمیت و اصل مصونیت سرزمینی را نقض می کند، به ایجاد رابطه های حقوقی دوامدار به ایجاد رابطه های دوامدار چشم دارد، ولی، بدون در نظر داشت اینکه، در آن سرزمین می تواند حاکمیت تغییر بیابد و کساوند (subject) جدیدی پدید آید. بر پایه مراجعه به آموزه حق ارتفاق در حقوق عمومی، دولتهای سرمایه داری بارها تلاش کرده اند تا ثابت بسازند که موجودیت پایگاههای نظامی آنان و

حقوق و امتیازهای خاصی که آنان در سرزمین کشورهای خارجی، جاهای که پایگاه‌های نظامی آنان موجود اند، قانونی است و باید همچنان بماند.

آموزه حق ارتفاق بین المللی، قانون ستیزانه است و به همین سبب، نمی تواند به حل مشکل ترانزیت در کشورهای محاط در خشکه یاری رساند. افزون برین، این آموزه کدام سودی به این کشورها ندارد. این آموزه تنها از خصلت دایمی توافقنامه ترانزیت سخن می گوید، و هیچ چیزی درباره آن همه حقوقی که دولتهای محاط در خشکه از چنین توافقی باید به دست بیاورند، نمی گوید؛ همچنان، هیچ سخنی درباره امکان بازنگری و گسترش مفاد آن در صورت بزرگ شدن حجم بازرگانی خارجی و یا بالا رفتن نیاز ها به ترانزیت، نمی گوید.

در رابطه با کشورهای محاط در خشکه، دو آموزه دیگر از حق ارتفاق نیز پیشنهاد شده است: حق ارتفاق بر پایه نیاز (servitude necessity) و حق ارتفاق بر پایه منفعت اجتماعی (servitude d'utilite publique) که از حقوق داخلی کشورهای قاره یی اروپا، وام گرفته شده است.

مطابق به حقوق داخلی این کشورها مالک زمینی که در نزدیکی راه عام قرار ندارد، حق گذر را به سوی راه عام از راهک های که از زمین همسایه میگذرد، دارد. این نمونه یی از حق ارتفاق بر پایه نیاز است. بر اساس همین نیاز، قیاس می شود که چنین نیازی در حقوق بین لملل نیز وجود دارد. همین نیاز، به کشورهای محاط در خشکه حق عبور را از سرزمینی که میان آن کشور و دریا قرار دارد، می دهد، تا آن کشور کالاهای بازرگانی و مسافران خویش را به دریا برساند و از دریا برگرداند، دریا درینصورت به عنوان راه عام در نظر گرفته می شود که دولت محاط در خشکه باید به آن دسترسی داشته باشد. این نگرش از سوی دیوان بین المللی دادگستری، در زمان بررسی قضیه حق عبور از سرزمین هندوستان رد شد .

ای.راید با قیاس به حقوق داخلی فرانسه، درین رابطه، استفاده از حق ارتفاق را در حقوق بین لملل، بر پایه منفعت اجتماعی امکانپذیر می داند. او می گوید که توافق تمام طرفها درین امر باید حتمی باشد. از دیدگاه ای.راید، ایجاد حق ارتفاق جهانشمول برای ترانزیت که بر مبنای اصل متقابل پیریزی شده باشد،

باید یکی از راههای ممکن حل مشکل کشورهای محاط در خشکه باشد. هم آموزه حق ارتفاق بر پایه نیاز، و هم، آموزه حق ارتفاق بر پایه منفعت اجتماعی، همانندی نزدیک با آموزه آزادی ترانزیت لاتریخت دارند.

هر دو آموزه حاوی مشخصه های بنیادین حق ارتفاق بین لملی اند و ازینرو، بنیاد قانونی ندارند. افزون برین، باتفاوت از آموزه حق ترانزیت، این آموزه ها، حقوق ترانزیت را بدون توافق دولت ترانزیت در نظر می گیرند که می تواند نقض فاحش حاکمیت دولتی یک کشور باشد. باید گفت که این آموزه ها طرفداران زیادی در میان هواخواهان آموزه حق ارتفاق در حقوق عمومی ندارند.

پ - آموزه اصل آزادی دریای آزاد

دولتهای که ساحل دریایی ندارند، می توانند از دریاهای آزاد بهره مند شوند، بدون آنکه به آن دسترسی داشته باشند. بر مبنای این گفتار، آموزه ای در حقوق بین الملل پیش گذاشته شد که میگوید حق دسترسی این کشورها به دریای آزاد، نتیجه یا پیامد اصل آزادی دریاهای آزاد است. ژورژ سل، حقوقدان فرانسوی می نویسد که آن هنجاری که بر اساس آن به مردمانی که ساحل دریایی ندارند، حق استفاده از دریاها رد می شود، با سرشت آزادی دریاها در ستیز است، حال اینکه دریای آزاد ملکیت عمومی بین المللی شمرده می شود. گیتاشناس امریکایی، نورمن پاوندز در مقاله به فرنام «دسترسی آزاد و تضمین شده به دریاها» چنین نتیجه می گیرد که «اگر تمام بشریت حق دسترسی آزاد را به اقیانوس ها دارد، پس خردمندان است که بگوئیم که هر ملتی باید به ساحل اقیانوس دسترسی داشته باشد. ا. سوالیوف می نویسد که حق بهره وری از دریای آزاد برای تمام دولت های جهان بدون هرگونه محدودیت، در صورتی که تضمینی برای دسترسی به آن برای دولتهای محاط در خشکه وجود نداشته باشد، قابل اجرا نخواهد بود.

حقوقدان امریکایی رایید می نویسد که آموزه اصل آزادی دریاهای آزاد، به تفاوت از آموزه حق ارتفاق بر این پایه استوار است که راه هیچ ملت یا مردمی نباید از دسترسی به دریایی آزاد بریده شود و هم نباید هیچ ملتی از امکان تجارت از طریق دریای آزاد بی بهره بماند.

آموزه دسترسی به دریای آزاد، چون پیامد اصل آزادی دریاها، به گونه رسمی در جریان کنفرانس ژنیو سال ۱۹۵۸ درباره حقوق دریاها به رسمیت شناخته شد. گروهی از ۱۲ کشور محاط در خشکه، در آستانه کنفرانس پیشنویس را آماده ساخته بودند که در اصل یکم آن نوشته شده بود: «حق هر کشور محاط در خشکه به دسترسی آزاد به دریا، از اصل آزادی دریاهای آزاد ناشی می شود.»

در هنگام گشایش کنفرانس، سرمنشی سازمان ملل متحد در گزارش خود اظهار نظر کرد که دسترسی آزاد دولتهای محاط در خشکه به دریا، رابطه ای به حقوق دریاها ندارد، ازین رو، لازم است تا در چوکات کنفرانس کمیته ویژه برای بررسی این موضوع ایجاد شود. اما بنا به درخواستی کشورهای محاط در خشکه، کنفرانس نامبرده این پیشنهاد را رد کرد و تصمیم به ایجاد کمیته پنجم کنفرانس نمود که وظیفه اش بررسی پرسمان دسترسی دولتهای محاط در خشکه به دریا بود. در کمیته پنجم پیشنویس های مختلف به بحث گذاشته شد. در پیشنویس یا طرحی که از سوی افغانستان، البانیا، اطریش، امارات متحده، اندونیزیا، ایسلند، بلغاریا، پاراگوای، تونس، بلاروس، چکوسلواکیا، غنا، مجارستان، لاوس، لوکز امبورگ، نیپال، عربستان سعودی و سویس پیشنهاد شده بود، نوشته شده بود که هر دولتی محاط در خشکه حق دارد به دریای آزاد دسترسی داشته باشد. این حق از اصل آزادی دریای آزاد ناشی می شود.

بیشترین نمایندگان دولتها، این پیشنهاد را به بند ۱ ماده ۳ پیماننامه درباره دریای آزاد گنجائیدند: دولتهای که ساحل دریایی ندارند، برای اینکه از آزادی دریاهای آزاد با حقوق برابر با دولتهای ساحلی بهره مند شوند، باید به دریای آزاد دسترسی آزاد داشته باشند.

آموزه اصل آزادی دریای آزاد که بر اساس آن حق دسترسی دولتهای محاط در خشکه به دریا، ناشی از اصل آزادی دریاهای آزاد شمرده می شود، در زمان ما به گونه گسترده و همگانی شناخته شده است. از جمله، به پافشاری نمایندگان دولتهای محاط در خشکه، کمیته دوم کنفرانس سوم حقوق دریاها، در پیشنویس آن پیماننامه، هنجاری را گنجائیدد که مطابق آن «دولت های محاط در خشکه برای بهره گیری از حقوق پیشبینی شده در این پیماننامه، از جمله حقوقی

مرتبط با آزادی دریا‌های آزاد و اصل میراث مشترک بشریت، حق دسترسی به دریا و از دریا را دارند.»

شایستگی مهم این آموزه، نخست از همه درین است که دسترسی به دریا را به رضایت و یا عدم رضایت کشور ساحلی وابسته نمی‌سازد و به این ترتیب دفاع از منافع کشورهای محاط در خشکه را تضمین می‌کند. دوم اینکه این هنجار به سرشت خاص و ویژه ترانزیت دولتهای محاط در خشکه به سوی ساحل تاکید می‌کند و این ترانزیت را بخشی از حق دسترسی به دریای آزاد می‌شمارد.